جلسه 89

**یک‌شنبه - 10/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در تفسیر معنای دقیق کلمه امر در موارد استعمال در طلب فعل از غیر بود. که عرض کردیم پنج تفسیر در این رابطه مطرح است.

رسیدیم به تفسیر چهارم که تفسیر آقای سیستانی است. که فرمودند: امر نه به معنای طلب فعل از غیر است نه به معنای ابراز طلب است نه به معنای ابراز اعتبار فعل در ذمه مکلف است بلکه امر به معنای تحریک و وادار کردن است چه تحریک و وادار کردن قولی چه تحریک و وادار کردن فعلی. ایشان شواهدی هم بر این مدعای خودشان ذکر کردند.

به نظر ما این فرمایش ناتمام است. انصافا عنوان امر عرفا صادق نیست مگر بر انشاء بعث و تحریک دیگری نسبت به یک فعل. هر چیزی که موجب تحریک دیگری به یک فعلی بشود، به آن امر نمی‌گویند. مثل نمی‌گویند ان ورع فلان أمرنی بان اکون مثله، ورع فلانی امر کرد من را که مانند او باشم، در حالی که صحیح است گفته شود ان ورع فلان حثّنی ان اکون مثله. یا این تعبیر عرفی نیست که بگوییم الاعتقاد بالله یأمرنی بالاجتناب عن المعصیة، یا بگوییم حلاوة هذا الطعام تأمرنی بأکله، لذیذ بودن این طعام امر می‌‌کند من را که این طعام را بخورم. می‌‌بینیم وجدانا این تعابیر عرفی نیست. و اگر در استعمالات کلمه امر بر تحریک عملی که متضمن انشاء بعث و تحریک غیر نیست شده، باید حمل بر مجاز و عنایت بشود. کلمه امر مرادف است یا با کلمه خواستن در لغت فارسی یا با کلمه دستور و فرمآن‌که هرکدام را بگوییم بر تحریک عملی که متضمن انشاء بعث و تحریک نباشد نخواهد بود.

پنجمین تفسیر برای معنای امر که در موارد طلب فعل از غیر بکار می‌‌رود، آن چیزی است که ما استظهار می‌‌کنیم که امر وضع شده برای انشاء بعث و تحریک نحو الفعل. فرقی هم نمی‌کند که با لفظ این انشاء صورت بگیرد مثل این‌که مولی به عبدش بگوید جئنی بماء یا بگوید آمرک ان تجیء بالماء یا با اشاره به دست این را ابراز کند. این چیزی است که ما از حقیقت امر در موارد طلب فعل از غیر می‌‌فهمیم.

این در رابطه با تفسیر حقیقت امر در موارد طلب فعل از غیر.

جهت سوم: اعتبار استعلاء

جهت سوم بحث در ماده امر این است که علماء در اصول بحث کردند که آیا در صدق امر علو آمر و استعلاء او معتبر است یا معتبر نیست؟

قبل از این‌که این بحث را دنبال کنیم معنای علو و استعلاء را توضیح بدهیم:

اما علو به نظر ما به معنای علو عرفی است نه علو حقیقی؛ شامل شخص ظالمی که قدرت در دست او است هم می‌‌شود.

این‌که محقق ایروانی فرمودند قدرمتیقن از علو کسانی هستند که مبدأ وجود هستند و واسطه فیض هستند و شیوخ، علماء، اشراف، این‌ها دارای علو نیستند، یا کسی که انسان از شمشیر او می‌‌ترسد، این علو ندارد و اگر طلب کند فعلی را از دیگری صدق نمی‌کند که امر کرد.

این فرمایش محقق ایروانی که در نهایة الدرایة جلد 1 صفحه 88 مطرح کردند به نظر ما ناتمام است. همان‌طور که عرض کردیم در صدق امر علو عرفی آمر قطعا کافی است. و لذا در تاریخ در کتاب الکامل فی التاریخ جلد 2 صفحه 576 آمده است که امر ابن زیاد برأس الحسین علیه السلام فطیف به فی الکوفة. و یا در صفحه 588 همین کتاب الکامل فی التاریخ آمده است که امر یزید بعلی بن الحسین علیه السلام فأُدخل مغلوقا. و از نظر عرفی هم می‌‌بینیم که تعبیر می‌‌کنند امر قائد جیش العدو بکذا امر رئیس السارقین جماعته بکذا، ‌با این‌که این‌ها علو حقیقی ندارند، علو عرفی و لو از باب این‌که سلطه و سیف و سوط در دست این‌ها است. همین مقدار کافی است در صدق علو.

اما مراد از استعلاء در آن دو احتمال است:

یک احتمال آنی است که صاحب کفایه ذکر کرده که فرموده: استعلاء یعنی اظهار علو، عدم خفض جناح. مثلا گاهی پدر به فرزندش امر می‌‌کند همراه با اظهار علو، گاهی از او چیزی می‌‌خواهد همراه با تواضع، استعلاء طبق فرمایش صاحب کفایه این است که اظهار علو کند امر شخص کننده.

احتمال دیگر در معنای استعلاء اعمال مولویت است. یعنی گاهی شخص امر می‌‌کند بما هو مولی، گاهی امر می‌‌کند بما هو مرشد، در مقام ارشاد است یا در مقام نصیحت است. مثلا مولی یک وقت به عبدش که مریض است می‌‌گوید اشرب هذا الدواء، غرضش اعمال مولویت است، یک وقت غرضش طبابت است یا ارشاد به نفعی است که این دواء برای عبدش دارد. مراد از اعمال مولویت این است که طلب او به داعی ارشاد به آنی که مصلحت مخاطب در او است یا به داعی بیان صرف رغبت خود متکلم نباشد بلکه بیشتر از این باشد، فوق ارشاد باشد. و لذا وقتی که در روایت داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله به بریره گفت: تصالحی زوجک و ارجعی الیه، بریره عرض کرد أتمرنی یا رسول الله؟ فرمود لا و انما انا شافع، ‌یعنی من ارشاد کردم تو را به چیزی که مصلحت تو در او است، ‌اعمال مولویت نکردم. این را در سنن ابن داوود نقل می‌‌کند جلد 1 صفحه 497.

استعلائی که احتمال داده می‌‌شود که در صدق امیر دخیل باشد به نظر ما همان معنای دوم است که اعمال مولویت باشد. و الا آن معنایی که صاحب کفایه ذکر می‌‌کند که اظهار علو و عدم خفض جناح در مقابل تواضع، این قطعا در صدق امر دخیل نیست. این چیزی است که ما از معنای علو و استعلاء می‌‌فهمیم.

اما این‌که در صدق امر علو یا استعلاء آمر معتبر است یا معتبر نیست، این در آن اقوال مختلف است. و این بحث خالی از ثمره فقهیه نیست. در بحث امر به معروف مطرح است که ما وقتی ببینیم شخصی ترک معروف می‌‌کند باید به نحوی با او سخن بگوییم که صدق کند او را امر به معروف کردیم. و لذا این بحث مطرح می‌‌شود که صرف بیان حکم شرعی، صرف التماس، کافی نیست اگر ما در صدق امر استعلاء را معتبر بدانیم باید به حالت استعلاء‌باشد. مگر بدانیم با کمتر از این هم آن شخص عمل به معروف می‌‌کند و لو به این‌که حکم شرعی را به او بگوییم او متنبه می‌‌شود و عمل به معروف می‌‌کند که طبعا همین مقدار کافی خواهد بود. اما جایی که شک داریم او متنبه می‌‌شود یا نه، ‌ما وظیفه‌مان امر به معروف است باید ببینیم در صدق امر به معروف چه چیزی معتبر است، استعلاء معتبر است یا معتبر نیست.

راجع به اعتبار علو یا استعلاء ‌در صدق امر پنج قول است:

قول اول این است که علو معتبر است در صدق امر ولی استعلاء معتبر نیست.

قول دوم این است که استعلاء معتبر است علو معتبر نیست.

قول سوم این است که هم علو معتبر است هم استعلاء.

قول چهارم این است که یکی از این دو کافی است یا علو آمر یا استعلاء او.

قول پنجم این است که نه علو معتبر است در صدق امر نه استعلاء.

صاحب کفایه و محقق عراقی قول اول را انتخاب کردند. گفتند: علو در صدق امر معتبر است ولی استعلاء معتبر نیست. و لذا در کفایه فرموده: اگر یک شخص سافل از شخص عالی چیزی بخواهد صدق نمی‌کند أمره بذلک یا شخص مساوی از مساوی خودش چیزی بخواهد صدق نمی‌کند امره بذلک. این‌که دیده می‌‌شود پسری از پدرش چیزی با تحکم می‌‌خواهد به او می‌‌گویند لمَ تأمر اباک چرا به پدرت امر می‌‌کنی، این از باب عنایت و مجاز است چون این فرزند خودش را در موضع آمرین قرار داده توبیخش می‌‌کنند بر این کار ولی اگر بیایند در مقام استعمال حقیقی سخن بگویند نمی‌گویند هذا الولد امر اباه بذلک.

امام قدس سره فرمودند: به نظر ما صحیح قول سوم است که هم علو معتبر است در صدق امر هم استعلاء. این را ایشان در تهذیب الاصول جلد 1 صفحه 60 بیان کردند. فرمودند: اگر مساوی یا دانی طلبی بکند نمی‌گویند أمر، بلکه طلب مساوی از مساوی نامش التماس است، طلب دانی از عالی اسمش استدعاء است. و همین‌طور اگر مولی به نحو استدعاء و التماس طلبی بکند از عبدش این هم بر آن، امر صدق نمی‌کند.

مرحوم آقای بروجردی نظر دیگری دارند. ایشان فرموده‌اند: به نظر ما در صدق امر نه علو معتبر است نه استعلاء. فرق بین امر و التماس مثلا، این است که گاهی شخص یک چیزی را از دیگری می‌‌خواهد به نحوی که قصدش این است که آن شخص از نفس طلب این آقا منبعث بشود به این می‌‌گویند امر، یک وقت از او چیزی می‌‌خواهد به این نحو که قصدش این است که او منبعث بشود از دواعی دیگر غیر از طلب او مثل این‌که او ترحم کند بر این شخص که طلب کرده است این فعل را مثل فقیری که از دیگران می‌‌خواهد که به او کمک کنند، او طلب می‌‌کند ولی قصدش این است که آن مخاطب منبعث بشود به کمک کردن به او به انگیزه‌های دیگر غیر از خود طلب این فقیر. و لذا همراه با طلب کمک مطالبی را ذکر می‌‌کند، مثلا برای والدین آن شخص دعا می‌‌کند، ‌به این می‌‌گویند التماس و دعا. و غالب این است که امر از عالی صادر می‌‌شود اما این‌طور نیست که اگر از دانی صادر بشود امر صدق نمی‌کند. نه، دانی هم اگر به قصد این طلب کند فعل را از عالی که عالی از نفس طلب او منبعث بشود به این هم می‌‌گویند امر. و لذا به این شخص دانی می‌‌گویند لمَ‌ تأمر الامیر، و استعمال هم مجازی نیست.

این مطلبی است که در نهایة الاصول جلد 1 صفحه 86 از مرحوم آقای بروجردی نقل شده.

به نظر ما اگر لفظ امر مرادف باشد با کلمه فرمآن‌که در فارسی می‌‌گوییم باید بگوییم که هم علو آمر شرط است هم استعلاء او به معنای اعمال مولویت او. اگر شخص دانی یا مساوی طلب کند چیزی را نمی‌گویند فرمان داد یا اگر عالی مثل مولی طلب کند فعلی را از عبدش اما نه به قصد اعمال مولویت باز هم نمی‌گویند مولی فرمان داد. طبیب ممکن است عالی باشد نسبت به مریض اما وقتی اعمال مولویت نکند بلکه به داعی ارشاد باشد نمی‌گویند طبیب فرمان داد.

و لکن به نظر ما لفظ امر مرادف فرمان دادن نیست؛ لفظ امر مرادف خواستن است. و خواستن نه در آن، علو معتبر است نه استعلاء. ما شواهدی داریم بر این‌که لفظ امر در لغت عرب مرادف با کلمه خواستن بوده؛ شامل التماس و استدعاء هم می‌‌شود. التماس مساوی از مساوی، استدعاء دانی از عالی، این هم امر بر آن صادق است در لغت عرب. امر مرادف با کلمه فرمان یا حتی دستور نیست؛ مرادف با کلمه خواستن است. شواهدی ما بر این مطلب داریم:

شاهد اول: در قرآن کریم آمده است که فرعون به اطرافیانش گفت یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره فماذا تأمرون قالوا ارجه و اخاه. فماذا تامرون یعنی به من چه فرمانی می‌‌دهید؟ یا نه، از من چه می‌‌خواهید آن‌جام بدهم، معنایش این است.

شاهد دوم این آیه شریفه است که می‌‌فرماید افغیر الله تامرونّی اعبد ایها الجاهلون. آیا از من می‌‌خواهید که غیر خدا را عبادت کنم‌ای جاهل‌ها؟ تعبیر شده تامرونی، ‌عرفی نیست که بگوییم معنایش این است که به من فرمان می‌‌دهید که غیر خدا را عبادت کنم‌ای جاهل‌ها.

شاهد سوم در تاریخ طبری این‌جور آمده، جلد 4 صفحه 259 تاریخ طبری می‌‌گوید کتب مسلم بن عقیل من الکوفة الی الحسین علیه السلام و امره بالقدوم. این گوینده شخص عرفی است هیچوقت نمی‌گویند مسلم بن عقیل نامه نوشت به حسین علیه السلام و به او فرمان داد که به کوفه بیاید، نه، یعنی از او خواست به کوفه بیاید.

شاهد چهارم در کتاب غارات جلد 1 صفحه 372 نقل می‌‌کند که امیرالمؤمین علیه السلام بعد از حادثه‌ای که برای بنی ناجیه رخ داد و رهبرشان کشته شد در جنگ با امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین فرمود من یک زمانی به این شخص گفتم دو نفر هستند نام آن‌ها را هم بردم، انی مستشیرک فیهما، راجع به این دو نفر با تو مشورت می‌‌کنم که با این‌ها چه بکنم، این‌ها با من بیعت نکردند و من را یاری نکردند، فماذا تامرنی به، حضرت فرمود او در جواب من گفت انی آمرک ان تدعو بهما فتضربهما فعلمت انه لا ورع له و لا عقل. این شخص آیا می‌‌گفت من به تو فرمان می‌‌دهم این کار را بکنی؟ یا حضرت به او می‌‌فرمود به من چه فرمان می‌‌دهی؟ نخیر تو از من چه می‌‌خواهی او هم گفت از تو می‌‌خواهم این کار را بکنی.

در اینگونه موارد نه شخصی که خواسته داشت علو داشت نه استعلاء داشت نه قصد اعمال مولویت داشت. و انصافا ما نکته‌ای که اقتضاء کند این استعمال‌ها را حمل بر مجاز بکنیم احساس نمی‌کنیم.

ممکن است شما بفرمایید شاید لفظ امر مشترک لفظی است بین آنی که مرادف است با کلمه فرمان و دستور و بین آنی که به معنای ابداع رای در مقام مشورت است. و این معنای دوم امر ماده ائتمار و استئمار هست. ائتمر، ان الملا یأتمرون بک، یا استئمر فلانا یعنی از او خواست که رای خود را بیان کند که همان استشاره است. و لذا در نهایه ابن اثیر آمده است این حدیث که آمروا النساء فی انفسهن‌ای شاوروهن فی تزویجهن. بنابراین ممکن است کسی بگوید امر مشترک لفظی است بین فرمان دادن و بین اظهار نظر دادن در مقام مشورت.

ولی انصاف این است که این ادعاء هیچ شاهدی ندارد و بلکه شواهد بر خلافش است، در قضیه نامه مسلم بن عقیل امره بالقدوم که مشورتی در کار نبود، و آن امره بالقدوم با امر در بقیه موارد خلاف وجدان عرفی است که مشترک لفظی باشد. پس امر به معنای خواستن است.

مؤید این عرض ما این است که امر در مقابل نهی است. در صدق نهی که کسی نگفته است نهی باید از شخصی صادر بشود که عالی است یا مستعلی است و الا نمی‌گویند نهی، نهی یعنی زجر، ‌امر هم در قبال نهی است از این حیث که امر طلب فعل است نهی زجر از فعل است اما این‌ها قرینه هم هستند و عرفا همان‌طور که در صدق نهی علو یا استعلاء معتبر نیست، به نظر می‌‌رسد که در صدق امر هم علو و استعلاء معتبر نباشد.

انشاءالله تتمه این بحث را در جلسات آینده عرض خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین.